

حسین بن منصور حلاج بیضائی

شیر بیشه تحقیق

گزینش از نیلوفر شمیرانی

www.maknaaz.com



منصور حلاج ، معاصر جعفر مقتدر ، هجدهمین خلیفه عباسی (295 – 320) است که بعد از علی مکتفی به خلافت رسید . مقتدر مانند دیگر خلفا و سلاطین ، در منجلاب فساد و رشوه خواری غوطه ور بود . در چنین شرایطی که مقتدر (المقتدر بالله) در عین آلودگی و فساد خود را خلیفه رسول الله و جانشین پیغمبر می شمرد ، مردی شجاع و مبارز ، چون منصور حلاج قدم در میدان سیاست نهاد و علیه دین و دولت عباسی به مبارزه برخاست و فریاد اناالحق سر داد .

منصور حلاج (متوفی به سال 309 ه.ق) در آغاز جوانی به تصوف و عرفان گرایش داشت و با بعضی از سران این مکتب به بحث و گفتگو می نشست ولی در جریان زندگی چون دید « دین و خدا » دستاویز چپاولگری و غارت توده مردم شده و همه این مظالم و بیدادگری ها محصول جهل و بی خبری مردم ، و میوه دستگاه فاسد خلافت عباسی است ، متهورانه ، قلم نسخ ، روی کلیه مذاهب و ادیان منحرف آن دوران کشید و در راه بیداری و آگاهی مردم قدم علم کرد و به نبردی شجاعانه دست یازید و به کسانی که در انتظار منجیان آسمانی بودند ، آشکارا گفت : « تو نوحی ، تو موسائی ، تو محمدی ... » حلاج برای عقل و اندیشه و اراده انسان ارزش و اعتبار فراوان قایل بود ، چنانکه خود می گوید : « آنچه می گویم با دیده عقل بنگر ... » (هندوشاه - تجارب السلف) .

مراد و مقصود حلاج از اعلام انالحق ، هرگز ادعای خدائی و دعوی حکومت و فرمانروائی بر ابنای بشر نبود ، بلکه می خواست به بشریت ناآگاه و ستمکش دوران خود بگوید خدائی جز شما نیست و همه شما مظهر و بنده خدائید و خدای منجی و رهائی بخش ساخته و پرداخته فکر و اندیشه شماست . با تخیلات و پندارهای بی اساس ، عمر گران بها را در جستجوی منجی و مغیث (فریاد رس) سپری نکنید . خدا به ما گوهر عقل عنایت فرمود تا در پناه آن به حل مسائل و مشکلات زندگی قیام و اقدام نمائیم .

حلاج پس از فرا گرفتن دانش های مقدماتی به بصره رفت ، بصره در قرن سوم هجری مرکز فعالیت های بازرگانی و محل برخورد عقاید و اندیشه های فرق و مذاهب گوناگون بود . یک دانشجوی پژوهنده چون حلاج ، در این شهر پر جنب و جوش تجاری ، نه تنها با فلسفه اسلامی و عقاید معتزله و تعالیم مانی و مزدک نیز آشنا گردید بلکه توانست در این برخورد عقاید و افکار ، راهی که با استعداد و قریحه او سازگاری دارد برگزیند . حلاج نخست تحت تاثیر افکار « سهل تستری » قرار گرفت ، ولی به زودی دریافت که با ریاضت و تسلیم و رضا و تعبد و تقلید ، مشکلی آسان و راهی گشوده نخواهد شد .

حلاج کاملاً به عظمت کار خود واقف بود و پس از سال ها مطالعه و تحقیق و گفتگو با صاحب نظران و متفکرین عصر و سیر و سیاحت در هندوستان و دیگر کشور ها ، یار دیرین خود « شبلی » را از نیت و برنامه متهورانه خویش آگاه ساخت و به او گفت : « یا

ابابکر ! دست بر به ، که ما قصد کاری عظیم کرده ایم ، چنان کاری که خود را کشتن در پیش داریم ... » (شیخ عطار ، تذکرة الاولیاء)

حلاج با توجه به محیط فاسد و ارتجاعی عصر خویش و ناآگاهی اکثریت مردم ، مرگ خود را امری حتمی می شمرد . « ... مرا بکشند و مرا بیاویزند و مرا بسوزانند و مرا بر گیرند ، صافیات من ذاریات (بادهای تند) شود ، آنگاه در لجه جاریات اندازند ، هر ذره ای که از آن بیرون آید عظیم تر باشد از راسیات (کوه های بلند) ... » شرح شطحیات . حلاج عاشق بی قرار آزادی بشر از قید اوهام و خرافات بود . و در این راه از ایثار خون خود ابائی نداشت . خود او تا پنجاه سالگی هیچ دین و مذهبی اختیار نکرده و سرانجام ماده گرا و ملحد شد ، و شیداوار به استقبال مرگ شتافت .

حلاج با پزشک عالیقدر ایرانی زکریای رازی ، آشنائی و گفتگو داشت . رازی ، این نابغه بزرگ مادی و منطقی فکر می کرد و اهل مشاهده و تجربه بود و با آزمایشگاه و قرع و انبیب سر و کار داشت و با افکار غیر علمی و اندیشه های خرافی به سختی مبارزه می کرد و کتابی به نام مخاریق الانبیاء به رشته تحریر کشید . حلاج به کمک او با فلسفه یونان و اندیشه های مادی آن دوران آشنا شد .

حلاج با سران قرامط که جمعیتی انقلابی ، مادی و مردم گرا بودند ، آمد و رفت داشت . حلاج می گفت : اهدم الکعبه ، یعنی خانه کعبه را ویران کن . ولی قرمطیان که با حلاج همفکر و همدستان بودند به حرف قناعت نکردند ، بلکه در این راه پیشقدم شدند و در سال 294 هجری به مکه حمله کردند و مراسم حج را تعطیل و اشیاء و اموال درون کعبه را مصادره کردند . ابن خراز می گوید : ... یکی از قرمطیان سوار اسب خود ، وارد خانه خدا شد و بر مردمی که در آنجا برای انجام مناسک حج گرد آمده بودند ندا داد که : « ای خران شما این خانه سنگی را سجده می کنید و گرد آن می چرخید و به اکرام و احترامش هلهله می کنید ، بر دیوار هایش چهره می سایید و فقیهان شما که مقتدایان و رهبران شما هستند ، چیزی بهتر از این به شما نمی آموزند ... برای محو این خرافات جز این شمشیر باقی نمانده است » . علی میر فطروس - حلاج

غیر از قرمطیان که با حلاج همدستان بودند ، گردانندگان شورش زنگیان (قیام صاحب الزنج) نیز با حلاج مربوط بودند . حلاج غیر از فعالیت های سیاسی به مطالعات علمی و

عملی نیز دلبستگی داشت . و پس از بررسی و مطالعه در کتب و آثار گوناگون به نشر آثار و افکار خود پرداخت . بیهوده نیست که شیخ عطار او را " شیر بیشه تحقیق " نامیده است . حلاج از جمله ، چند رساله در سیاست و وزارت نوشت و چند جلد از آن را به دوست نزدیک خود حسین بن حمدان اهدا کرده بود .

روزبهان بقلی می نویسد : « از چاکوس کردی شنیدم که حسین بن منصور هزار تالیف کرده ، بیشترین در بغداد بسوختند . » شرح شطحیات

چون حلاج در آثار و گفته های خود با ادیان و حکومت های جابر عصر خویش به سختی و بی رحمانه مبارزه کرده است ، تمام مقامات مذهبی و دولتی کمر به محو آثار و افکار او بستند . ابن مسکویه در تجارب الامم به این حقیقت گواهی می دهد که در بغداد : ...

ناشران ، وراقان و کتاب فروشان را احضار کردند و از آنها تعهد گرفتند که دیگر کتاب های حلاج را نفرشند و منتشر نکنند .

حلاج ، جسور و بی باک بود . خود می سراید :

پیکار با خدا نکردن ، دیوانگی است
و دل به آشتی او خوش داشتن نافرزانگی

با قرآن معارضه می کرد و می گفت که می توانم همانند آن تالیف کنم . (المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم)

حلاج در سال 296 به بغداد رفت و به دعوت مردم پرداخت . ابوالحسن بن الفرات او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلایت خون او صادر نمود . حلاج از بغداد گریخت و به شوشتر و اهواز پناه برد . در سال 301 بار دیگر ، عمال خلیفه به تعقیب او اقدام کردند و سر انجام او را گرفتند و در عهد وزارت علی بن عیسی به بغداد آوردند . او 8 سال در حبس ماند تا بالاخره در 24 ذی القعدة 309 پس از 7 ماه محاکمه ، فتوای به دار کشیدن او توسط قضاة و ائمه دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد العباس صادر شد .

در آخرین ساعات زندگی از او پرسیدند :

عشق چیست ؟

گفت : امروز بینی و فردا بینی و پس فردا .

آن روز بکشتند ، دیگر روز بسوختند و سوم روز خاکسترش به باد دادند .

(تذكرة الاولياء)

طبیعی است کسی که با خدای آسمانی به محاجه برخیزد با خدایان زمینی یعنی خلفا و سلاطین ، سر سازش ندارد .

مبارزات جسورانه حلاج در زمینه های مختلف سبب دستگیری او شد . در الفهرست ابن ندیم می خوانیم : حلاج نسبت به پادشاهان جسور و در واژگون کردن حکومت ها از ارتکاب هیچ گناه بزرگی روی گردانی نداشت . و سرانجام نیز او را بدار آویختند .

(مرتضی راوندی)



<http://v.ramexani.googlepages.com/Lordhalleyj>